

# فرهنگ مردم کرمان

گردآورده: د.ل. لریمرو. به کوشش فریدون وهمن

انتشارات بنیاد فرهنگ ایران (ش ۱۹۴۰) ۱۳۵۳.

چاپ زر. بیست و سه + ۲۳۶ س.

معرفی: دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی  
رئیس هیأت مدیره انجمن مطالعات فرهنگی  
رئیس هیأت مدیره انجمن علوم انسانی

در این روزها یک کتاب با ارزش تازه در باره آداب و رسوم مردم کرمان به چاپ رسیده است که بنده را تکلف می‌کند اشاره‌ای مختصر در باب آن داشته باشم.

من همیشه فکر می‌کردم، فضل تقدم جمع آوری ترانه‌های محلی لااقل مربوط به کرمان از آن همشهری ساده دل کتاب دوست در گذشته‌مان حسین کوهی کرمانی باید باشد که باهمت و پشتکار عجیبی ترانه‌های عامیانه را جمع کرد و مجموعه «هفتصد ترانه» را در ۱۳۲۲ شمسی

چاپ کرد که بعدها به انگلیسی نیز ترجمه شد و خود گوهری قبل از مرگ، چاپ پنجم آنرا هم دیده، و باز هم این کتاب درگیر و دار تجدید چاپ هست.

اما وقتی مجموعه حاضر را دیدم که سالها پیش از گوهری، يك تن از محققان انگلیسی، در کرمان فراهم آورده است، متوجه شدم که هر چند از اهمیت کار حسین گوهری هرگز گاسته نخواهد شد، اما پیش از و دیگری هم لاقبل به جمع آوری تعداد معدودی از ترانه‌های کرمانی توفیق یافته است و فضل تقدم با اوست.

کتاب حاضر که به همت دوست فاضل و صاحب نظر من آقای فریدون وهمن از زیر انبوه یادداشت‌های خالخورده بایگانی‌های بریتانیا بیرون کشیده و بخط فارسی تحریر و با تلفظ عامیانه تطبیق شده، برای هر کرمانی عموماً و برای مخلص که کم و بیش در کار گذشته دور و دراز کرمان تن می‌فرسایم، خصوصاً بسیار معتتم و ممتع است.

علت اینست که وقتی به صفحات آن دیده بر می‌کنم و در سطور آن، ترانه‌های محلی و افسانه‌های قدیمی را مرور میکنم، دوباره خاطرات دلپذیر ایام کودکی را که در کوهستانهای «پاریز» گذرانده‌ام، زنده می‌بینم، زیرا، چه بسا شهبا که آهنگ همین ترانه‌ها و زمزمه همین افسانه‌ها، در برابر مهتاب بهاری کوهستان، خواب به چشم من نهاده و چه بسا روزها که در زیر بوته‌های «ارچن» و «بادام بش» و «بنه» ترانه‌های شبانان، همین آیات را بر ایام زمزمه کرده است.

ترانه‌های محلی هر ولایت، همیشه از بطون خاطر و صمیم تخیلیات و عمق روحیه مردم يك ناحیه حکایت میکند. بسا چیزها را که در ریل آلت مربوط به تاریخ و شعر و ادب و فلسفه و حکمت يك قوم یا يك طایفه نتوان یافت. ولی، در زوایای آثار باقیمانده فولکلوريك، آنرا توان بدست آورد.

این ترانه‌ها، چنانکه آقای فریدون وهمن دوست دانشمند در یادداشت‌های خود خواهد گفت، جمع آوری آقای داوید لوریمر انگلیسی است که در سالهای جنگ اول جهانی در کرمان بوده است، و ضمن فعالیت‌های سیاسی خود، مثل بسیاری از مأموران دیگر کشورهای خارجی، به مطالعات اختصاصی خود نیز در شهرهای اطراف کویر پرداخته و چون علاقه‌ای به فولکلور

کرمان داشته، این مجموعه را جمع آوری کرده است.

داستان فعالیت انگلیسها در کرمان، در ایام جنگ بین الملل اول و پیش از آن تفصیل دراز دارد، که این جا جای صحبت آن نیست<sup>۱</sup>، هنوز باغ بزرگی که مرکز فعالیت فونسلگری انگلیس در مرحله زیرسرف کرمان بود، باقیست و بعضی کسان که در آن روزگار با سیاست روزگار همراه بوده اند هنوز زنده اند و خاطراتی از آن دارند.

رقابت آلمانیها با سیاست روس و انگلستان، و تحریک عشایر و قبایل اطراف کرمان، و کوشش های حزب دموکرات در منکوب کردن سیاست انگلستان در ناحیه حساس شرق (کرمان و افغانستان و بلوچستان) از مسائلی است که باید در آن تعمق بسیار کرد، و به همین سبب است که مأمورین معروف و بی نظیر انگلیسی و آلمانی و روسی و عثمانی درین وقت در کرمان فعالیت داشته اند.

و عجب آنکه از بسیاری از آنها آثار بزرگ تحقیقی نیز باقی مانده است، چنان که فی المثل تاریخ ایران تألیف «میجر ساکس<sup>۲</sup>» و «هشت سال در ایران»<sup>۳</sup> او را از اینگونه آثار باید شمرد، همچنین اسامی بعضی گیاهان ایران که توسط بعضی از این مأمورین خصوصاً مأموران آلمان، ضبط شده و در تاریخ گیاه شناسی و طب شهرت دارد، خود محصول همین روزگار است و از آن میان میتوان به نام «نیلز پمبر»<sup>۴</sup> آلمانی و «ژوگلمپر»<sup>۵</sup> اشاره کرد، که این اخیر، خود عالمی

### پستل جامع علوم انسانی

۱- در این باب میتوان رجوع کرد به حواشی نگاشته بر تاریخ کرمان ص ۴۵۱ و همچنین مقدمه آثار «پیغمبر دزدان» چاپ پنجم، همچنین «لاله ای از دامان صحرا» در خاتون هفت قلعه ص ۱۲۹ تا ۱۶۶.

۲- این کتاب توسط مرحوم فخر داعی ترجمه شده است: ماژور ساکس، تاریخ ایران.

۳- این کتاب را آقای حسین سعادت نوری ترجمه کرده و دوبار چاپ شده است.

طبیعی دان بود، و کشف بعضی ازین نباتات، در تاریخ طبیعی بنام خود اینها ثبت شده است و توضیح آنرا در کتابهای «گیاه پزشکی» و «گیاه‌شناسی» میتوان دید؛ همچنان که دکتر «بیاج» بلستانشناسی اطریشی نیز - که در همین روزگار به دست انگلیسها اسیر شد - از دانشمندان آن عهد است و بالاخره از کلنل «لوریمر» باید نام برد که با وجود گرفتاریهای سیاسی و نظامی که در آن روزهای وحشتناک داشته، باز هم به گردآوری این مجموعه افسانه‌ها و اشعار محلی توفیق یافته است.

بی‌موقع نیست، به روزگاری که لوریمر در کرمان بود، نظری بیندازیم.

هنوز يك سال از شروع جنگ جهانی اول نگذشته بود که قسمت عمده ایران زیر نفوذ طرفداران آلمان قرار گرفت و حزب دموکرات در این کار تأثیر بسیار داشت. خود مأمورین انگلیسی در یادداشت‌های خود مینویسند که فی‌المثل در پایان سال ۱۹۱۵ میلادی (۱۳۳۴ ق.م)، حتی يك انگلیسی در شهرهای مهم متعلقه نفوذ انگلیسها باقی نمانده بود. در مرکز ایالت کرمان دارو دسته سی نفری زوگمایر - با کمک ژاندرماری و دموکراتهایی که پیروز گردیده بود، ماهها حکمرانی مطلق یافته بودند.

بهار سال ۱۹۱۶ م. (۱۳۳۵ قمری) نیدرمایر خود را به کابل هم رساند و موقعیت انگلیسها را سخت به خطر انداخت.

می‌جربا کس از مأموران کار کشته انگلستان بود که از درجه ستوانی، یعنی از سال ۱۸۹۵ میلادی (۱۳۱۳ قمری) در ایران خدمت می‌کرد و نخستین بار قونسولگری انگلستان را در کرمان هم او به وجود آورد و همچنین بعداً قونسولگری بلوچستان را تأسیس کرد. و بنابراین خوب بر اوضاع جنوب و شرق ایران واقف بود.

اودر ۱۶ مارس ۱۹۱۶ (جمادی‌الثانی ۱۳۳۶ قمری) در بندرعباس پیاده شد و سپس در

۱ - این پروفیسور از ۱۹۱۱ بعد در بیابانهای بلوچستان پرسه میزد و علاوه بر ارتباط با عشایر مشغول جمع‌آوری نام و نمونه گیاهان بود.

کرمان گروه «فنگداران جنوب» را تاسیس کرد؛ هر چند سقوط پایگاه کوت‌العماره در عراق و ضعف بغداد، وضع را مشکلتر ساخته بود، اما سایکس تاحدودی توفیق یافت و بایک آتشبار توپخانه و یک اسکادران نیزه داران بلوچ بطرف کرمان راه افتاد. (ماه مه ۱۹۱۶ = شعبان ۱۳۳۶ قمری).

در همین وقت بود که سرگرد لوریمر هم - که سابقاً مأمور بصره بود - عازم کرمان شد، و طیفه او این بود که قونسولگری کرمان را - که در زمان غلبه آلمانیها و بتوسط دموکراتها غارت و بسته شده بود - دوباره باز کند.

با ورود نیروهای انگلیسی و کمک مأمورین ایرانی طرفدار انگلستان در کرمان، آلمانیها ناچار به فرار شدند، و بجای «چی‌ها» نامدتی آنها را پناه دادند (۱) - سرگرد لوریمر، از حکومت هند - که در این وقت تمام امور مربوط به کرمان را انجام میداد - کمک خواست تا مأموری به یاری او بفرستد، و به همین دلیل سرکلارمونت اسکریبن که از مأمورین برجسته انگلیسی بود عازم کرمان شد. ۲

لوریمر در کرمان و فارس، فعالیت شدید و دقیقی داشت و خصوصاً میبایست نظر عشایر را با انگلیسها مساعد کند.

آروزها عشایر، عموماً با آلمانیها متفق شده و حتی در میان آنان شایع شده بود که امپراطور آلمان مسلمان هم شده است و خیلی‌ها از ویلهلم، امپراطور آلمان، بانقب «حاجی ویلهلم» نام میبردند و عقیده داشتند که پنهانی خانه خدا را هم زیارت کرده است.

این لوریمر، حتی یک بار، نزدیک بود به جنگ قبایل «بهارلو» در فارس اسیر شود، و تنها به حیلۀ شتردارکاروانش و هندوئی که همراه آنها بود «آنها را فریب داده و میگوید دسته بزرگی از آلمانیها پست سرآنان هستند، به این ترتیب لوریمر که با خود ۴۰۰ لیره پول و کتاب

۱- درین باب، رجوع شود به حواشی تاریخ کرمان ص ۴۵۰ بعد، و مقدمه نگارنده

بر صاحب بن عباد « شرح حال مرحوم احمد بهمنیار.

۱- جنگ جهانی در ایران، ترجمه غلامحسین صالحیار ص ۲۵

رمز قوتسولگری رانیز داشته، موفق به فرار میشود

لوریمر و سایکس توفیق حاصل کردند که دموکراتها و مخالفان انگلستان را در کرمان دستگیر کنند، و در جزء آلمانیها و اطربشیها و مأمورین عثمانی تحویل عدهای از سران عشایر (از جمله حسین خان بجاقچی) بدهند که به فارس بپرند و در زندان قوام نگاهداری کنند، و جمعی رانیز به هندوستان تبعید کنند. (۲) درین راه مأمور محافظ آنها، یعنی حسین خان بجاقچی به اعتبار اینکه مأمور عثمانی مسلمان است و احساس شرمندگی از اینکه مسلمانی را تحویل زندان انگلیسها خواهد داد، آنها را فرار داد و در کوهستان چهارگنبد پنهان کرد. (داستان این تغییر روحیه را و مخالفت با انگلیسها را، خود حسین خان بجاقچی، به نگارنده، مفصلاً شرح داد.)

در همین وقت بود که لوریمر، به «سرکلارت مونت اسکرین» نوشت که این عده در راه توسط افراد قبیله بجاقچی نجات داده شده و متواری گردیده اند<sup>۳</sup> و باید دوباره دستگیر شوند. اسکرین، در باب این طایفه مینویسد «سه منزل از راه تحت تسلط قبیله هوادار آلمان، یعنی بجاقچی ها قرار داشت، رئیس و حشمتک همین قبیله، حسین خان، با کمال جسارت و بی پروائی زندانیان سرپرسی سایکس را از سیرجان رها کرده بود»<sup>۴</sup>.

این لوریمر اصلاً اسکانلندی، و مردی متوسط القامه با موهای خاکستری بود. مأمور زبردست، و در واقع معاون و همکار او اسکرین، در مورد او اینطور قضاوت میکند: «برای من این مسئله که رئیس مطلع و مستعدی چون سرگرد «داوید لوریمر» در مسائل مربوط به ایران

۱- جنگ جهانی در ایران، ترجمه غلامحسین صالحیار ص ۲۹

۲- از میان تبعیدشدگان هنوز آقای کاظم ایران پور حیات دارد.

رجوع شود به شرح حالی که نگارنده در باره استاد بهمینار نوشته است در نشریه فرهنگ

کرمان سال ۱۳۳۳

۴- جنگ جهانی در ایران ص ۴۶

۳- جنگ جهانی در ایران ص ۴۳

دارم شانس بزرگی بود.

اطلاعات او دربارهٔ مردم و زبان آنها بسیار عمیق و نشانهٔ آن بود که سرگرد برای کسب این اطلاعات، دشواری‌های بسیار را تحمل کرده است. آن روز که من با «لوریمر» ملاقات کردم؛ یازده سال از عمر خویش را ضمن انجام دیگر فعالیت‌های سیاسی، در میان عقب افتاده‌ترین قبایل مناطق جنوب و غربی ایران صرف کرده بود، درین مدت او یکبار کنسولیاری در اهواز را افتتاح کرده، و دوبار در میان عشایر گرفتار و زخمی شده بود. سرگرمی او که همسرش نیز در آن شریک بود، از اجازت یک سرباز و سیاستمدار دلیر و گستاخ بسیار عجیب بنظر میرسید: همسرش در دانشگاه اکسفورد سابقاً در رشته زبان آلمانی تدریس میکرد، لوریمر به اتفاق او مطالعات گرانبھائی دربارهٔ لهجه‌های مختلف شرقی داشت و کتابی نیز درین باره تدوین کرده بود که میخواست پس از آن که به سن بازنشستگی رسید آنرا منتشر نماید. در آن زمان او، سرگرم مطالعه دربارهٔ لهجه‌گیری یعنی زبان مخصوص زرتشتیان بود، تفریح مورد علاقه او را خواندن قطعات کلاسیک زبانهای یونانی، لاتین، و انگلیسی به صدای بلند تشکیل میداد، و چه بسیار شبهای دراز زمستان را با بدین گونه گذرانده و خود را با این تفریح سرگرم داشته‌ایم.<sup>۱</sup>

باید اشاره کنم که دوران توقف لوریمر در کرمان، مقارن با حکومت شاهزاده **نصرة السلطنة** عموی احمد شاه است و رقابت‌های **نصرة السلطنة** با سردار نصرت که از دوستان و یاران انگلیسیها بود داستانی شنیدنی است که باید در تاریخ کرمان خوانند. **نصرة السلطنة** بی‌میل نبود که بادموکرات‌ها اندک مماشائی بشود و همین امر بالاخره موجب خلع او شد.

### ۱- جنگ جهانی در ایران ص ۶۵

۲- رجوع شود به مقدمه پیغمبر دزدان، چاپ پنجم. داستان این رقابت به آنجا رسید که احمد شاه ناچار شد، به اشاره انگلیسیها عمومی خود **نصرة السلطنة** را از حکومت کرمان خلع کند.

میتوان به اهمیت نقش لوریمر درین مبارزات - که يك فاصله هزار و صد کیلومتری جاده غیر شوسه آنرا به پطهران وصل میکرد و ارتباط آنجا با هند آسانتر از کرمان بود - پی برد.

مشکلات لوریمر تنها مربوط به مسائل مربوط به انگلستان و هندوستان نبود و حتی، ناچار بود، برای اعمال نظریات متفقین، در جلسه محاکمه حمله کنندگان به تجارتخانه «حسین یوف» تاجری که با روسها ارتباط داشت و دموکراتها تجارتخانه او را غارت کرده بودند - نیز شخصاً از جهت اجرای کاپیتولاسیون، شرکت کند. ۱

دوماه آوریل ۱۹۱۷ م. (رجب ۱۳۳۶ قمری) همسر زیبا و تحصیل کرده لوریمر نیز وارد کرمان شد، او همکار و همراه شوهر خود در مطالعات اوبشمار میرفت. متأسفانه دوره اقامت لوریمر ازین پس در کرمان طولانی نبود،

سرگرد لوریمر بدعلت اینکه يك بیماری طولانی داشت، در همین سال کنسولگری را به اسکرین تحویل داد و از طریق بندر عباس خارج شد و مدتی کرمان بدون کنسول بود تا در نوامبر ۱۹۱۸ (صفر ۱۳۲۸ قمری) سرهنگ «مک کناگی» به این سمت آمد.

اکنون که مختصری از دوره خدمات سرگرد لوریمر در کرمان، یاد کردیم، بهتر است مختصر اشاره ای به مضامین و مطالب کتاب هم بشود. لوریمر، چنانکه همکاریش نوشته بود - به جمع آوری فولکلور علاقه داشت. چنان مینماید که در این مدت توقف در کرمان، در هر فرصت مناسبی به جمع آوری افسانهها و ترانههای محلی پرداخته باشد.

عیب کار لوریمر طبعاً اینست که بیشتر مطالب را در شهر شنیده، نه در دهات و نه از زبان عشایر، و بهمین دلیل افسانهها و ترانههایش گاهی اصالت اولیه را ندارد. لابد او این مطالب را از زبان زن و مرد کرمانی شنیده است مسلم است که به تمام دهات ترفته و ولابد بسیاری از مطالب را درست نقل نکرده، با همه اینها میزان کار این مرد، عرق شرم بر چهره ما کرمانیها - خصوصاً مخلص که ادعای کار کردن در مورد تاریخ کرمان دارم و نزدیک ده کتاب درین باب نوشته ام - میشانند! چه هیچکس توفیق به انجام چنین کاری نیافته است و اصالت کار او هم کمتر



از اصالت کار کوهی که خود کرمانی بوده نیست.

مرحوم حسین کوهی کرمانی که خودش از «دارسینوی کوه بادامو» ازدهات کرمان بود هم نتوانست چنین دقتی در کار خود به خرج دهد. برای اینکه بدانید تا چه حد این مرد انگلیسی امین و دقیق بوده است کافی است توضیح دهم که میزان اشتباهاتی که در مورد انتساب ایات و ترانه‌ها به کرمان به چشم می‌خورد، بسیار کم و اندک است، و حال آنکه فی‌المثل همان هم‌مشهری مرحوممان، کوهی کرمانی، در مورد نقل ترانه‌هایش؛ داستانی دارد که باید اینجا محض تفنن بازگو شود.

آقای دکتر رعدی آذرخشی به‌بنده می‌گفتند: در روزگاری که کوهی کرمانی خانه نشین و اضطراراً کناره‌گیر بود، قرار شد اداره انطباعات وزارت معارف به‌او کاری ارجاع کند؛ رئیس انطباعات به کوهی مأموریت داد که به دهات مسافرت کند و ترانه‌های محلی را جمع آوری نماید. کوهی چند صباحی در کرمان بود. مدبران مدارس دهات (۱) رباعیات و دوبیتی‌های محلی و آداب و رسوم و بعضی لغات را جمع کرده به کرمان فرستادند که در اختیار کوهی قرار گرفت. گویا قرار بود برای هر دو بیتی در بیاں حق ترجمه به کوهی داده شود. کوهی چون به میزان دوبیتی‌های جمع شده نگاه کرد، مقدار آن را کافی نیافت و چون طبع شعر کی‌هم داشت خود شروع به ساختن دوبیتی کرد و وقتی به طهران آمد چندین هزار دوبیتی تحویل دکتر رعدی داد.

دکتر رعدی می‌گوید: من متوجه این نکته شدم که بسیاری از دوبیتی‌ها تازگی دارد و مربوط به موضوع روز است، ناچار مطلب را به کوهی گفتم و توضیح دادم که بسیاری از آنها اصیل نیست، کوهی مقدار زیادی را حذف کرده و هشت هزار دوبیتی تحویل داد. باز با خود گفتم که ممکن نیست این دوبیتی‌ها مربوط به عامه باشد. بالاخره يك روز کوهی را به دفتر خود خواستم، و قرآنی روی میز گذاشتم و یک‌ایک اشعار را برای کوهی خواندم، و هر دوبیتی که خوانده میشد به کوهی می‌گفتم دست روی قرآن بگذارد تا اصالت آن را با حضور قرآن ثابت کند؛ به

دین طریق بود که مقدار زیادی از آن دویته‌ها از گردونه خارج شد و آنچه باقی ماند به صورت دو کتاب ترانه‌های روستائی ایران و ترانه‌های کوهی درآمد که تا کنون چندین بار چاپ شده است.<sup>۱</sup>

وقتی کوهی که يك کرمانی است چنین وضعی در مورد جمع آوری دویته‌ها پیش آورد، تکلیف غیر کرمانی معلوم است!

با این ترتیب باید سپاسگزار بود از آقای لوریمر که این مجموعه را برای ما فراهم کرده و قسمت عمده آن اصیلترین ترانه‌های کرمانی است.

البته ناگفته نباید گذاشت که بسیاری از این ترانه‌ها بطور کلی مشترك میان تمام مردم ایران است و فقط در بعضی کلمات و نوع تلفظ کرمانی آن با سایر نقاط تفاوتی مختصر تواند بود، و خوشبختانه قسمتی از این ترانه‌ها با الفبای فونتیک تنظیم شده است، هر چند باز هم بعضی از آنها به تلفظ خاص کرمان ضبط نشده، و احتمالاً گوینده و راوی اصلی کوشش داشته است که به لهجه غیر کرمانی و شاید رسمی - مطلب را به نویسنده بازگو کند.

با همه این مراتب استفاده‌ای که از همین مجموعه کوچک در مورد وضع اجتماعی روزگاران گذشته مردم کرمان و مناسبات آنان با اقوام همسایه و کیفیت زندگی خلق توان گرد، کم نیست. فی‌المثل در يك دویته «لالائی»<sup>۲</sup> به اندازه يك کتاب تاریخ میتوان در باب مناسبات میان کرمان و هندوستان و توجه مردم کرمان به این «قاره عظیم» برای یافتن کار و درآمد تجارت، یا به نوع کالاهائی که فی‌المثل از طریق سیستان به کرمان می‌آمده و آگاهی یافت تا آنجا که مادر می‌خواند:

الا لالا ملوس مملعل	که گهوارت چوب صندل ...
لحافت چیست هندسون	که با لشتت پرستون
ایا ای باد تابستون	نظر کن سوی هند سون
بگو بابا عزیز من	برارویم ، کنون بستون
براشه‌های تابستون	اگر داری، دوتاء بستون...

درین ترانه اشاره جالبی دارد به کالائی که از سیستان به کرمان می‌آمده و آن «پرقو» بوده است، سیستان، به علت وجود هیرمند و دریاچه هامون، مرکز تجمع قزو و مرغابی و پرندگان دیگر دریائی بود و سالها مردم سیستان علاوه بر حصیر بافی از جگن آن، کالای عمده‌ای را که صادر میکردند پر بود، و این پراز طریق راه میان بر میان سیستان و خویص شهداد کنونی - حمل میشد، این پرندگان حتی خودشان نیز اغلب به شهداد و آبادیهای اطراف آن، مثل «آندوجرد» و ییلاق «سیرج مهاجرت میکردند، و این نواحی از شکارگاههای عمده این پرندگان مهاجر به شمار میرفت .

باز در جای دیگر لائیی زنی دهاتی را میشنومیم که لابد میدیده است درین خشکسالی‌های کرمان، آبی که می‌آید تنها به «باغ شاه» می‌رودنه باغهای مردم عادی، آنجا که میخواند:

الا لا که خواب میره      که آبور «باغ شاه» میره  
 که آور باغ شفتالو      عزیزم مست خواب آلود

و جای دیگر گوئی باغ نوساز «شاهزاده» فرمانفرما در ماهان مورد نظر مادر است:

الا لا به خومیره      که آب و در باغ نومیره ....

چنانکه این لائیی هم (اگر اصیل باشد) طبعاً مربوط به زمان قاجار و بعد از بابتختی تهران است.

طسلا رسم بزرگشونکه علم مردم انسانی مسطراکتب زدکن قلمسدونه  
 قلمسدون مال دیوونه *رسال جامع علوم انسانی* نویسنده اش به تهرونه ...

هیچ کدام از کتب «مسالك الممالک» منازل میان راه بیابانی بم و کرمان را، به خوبی این ترانه ضبط و توضیح نکرده است، که گوید:

شوی دریم شوی دریدروتم  
 شوسیم به دارزین میهمونم  
 شوچارم به تهرود خرابم

شوپنجم به‌ارین پاچنارم<sup>۱</sup>

شوشیم به‌ماهون تومزارم<sup>۲</sup>

شوهفتم به‌کرمون تنگ یارم<sup>۳</sup>

به‌عنوان توضیح میشود گفت که این ترانه به‌رحال نمی‌تواند از قرن نهم قمری پیشتر برود، زیرا در آن صحبت از مزار شاه نعمت‌اله ولی است، همچنانکه مثلاً ازین دویستی هم میتوان فهمید که مربوط به‌بعد از عصر صفوی و رواج یافتن تنگ است.

سردیوار شستی مینمائی      تنگ نقره بستی مینمائی

تنگ نقره بست نفرش سیردست      همون باری که می‌خواهم خودش هست  
همچنین، کدام یک از سطور تاریخ و جغرافیای کرمان میتواند مشکلات بیابان طولانی میان راور کرمان و «نابند» رادر دل کویر سوزان، و حالت استمالت و توسل بشر را از شتر- که او را کشتی بیابان گفته‌اند- بهتر ازین کند:

الا «لوك» سبأ بار تو فنده      بز کولج<sup>۴</sup> که منزل نای بنده

بز کولج که تاته میتوانی      مرا بربار خود کی میرسونی

واذ همین ترانه‌ها میتوان نظر عامه را نسبت به‌رجال قوم یا طبقات حاکم یا وضع عمومی شهر تشخیص داد و هم چنین تاریخ و هر کدام را تعیین کرد، مثلاً وقتی میگوید:  
گفتم نه‌نم‌ن آش میخام، قاشق نقاشی میخام، زن قزلباش میخام، ارسی فرش کرده میخام  
قلیون چاق کرده میخام.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

صحبت از تسلط قزلباشان در حدود حکومت صفوی بر کرمان و غوغای عجیب و رقابت

۱- مقصود چنار بزرگ معروف زاین است که تا چندی پیش وجود داشت و گویا بر روی آن یادبودی که لطفعلی خان زند با سرشمیر هنگام فرار از برابر لشکر آقا محمدخان به‌هم، نوشته بود، دیده بوده‌اند.

۲- مقصود مزار شاه نعمت‌اله ولی است

۳- تنگ = بغل، آغوش. البته این ترانه متأسفانه در کتاب نیست، از حافظه شاهد مثال آورده شد.

۴- یعنی شتاب کن و نفس تند بزنی و قدم تند بردار.

های سنگین یوسف خان و بیگناش خان افشار و خاندان ذوالقدر میکند و امتیازات بشماری که این گروه در شهرهای ایران خصوصاً کرمان بدست آورده بودند.<sup>۱</sup>

و همچنین رفتار «قرلباشانه» آنها در مورد بدست آوردن غلامان گرجی و ترقی و احتمالاً عکس العملی که رفتار زنان محرومیت کشیده آنان در برابر خلق و همسایگان و مردم چشم و گوش بسته کرمان انجام میداده اند.

یاوقتی غوغای ترکان و تازیگان - به قول صاحب تاریخ سلاجقه در میان است و مردم کرمان دچار اوضاعی هستند که به قول افضل کرمانی «هر ترکی قبائی نو می یافت، تمنی اتا بکی و خیال داد بگی میکرد هم چنین نزول این قوم در خانه های مردم که چه آفت ها به بار می آورد، قضاوت عامه درین دویتی تبلور میابد.

ازون بالا میا به ثره گرگی<sup>۲</sup> سلام کردم، جوایم داد ترکی!

خودم ترکم ولی تاجیک میخام سیاجشم و کمر باریک میخام

اگر غوغای «ترک و تاجیک» رادر این روزگار در کرمان بینیم و بخواهیم بدانیم که چگونه ... در کرمان مجال مردم تنگ شده بود، و وجه دو این اندک، و ترکان گرسنه و بی نوا، و تازیگان درخیش خانه عیش خزیده، ... روزی در خدمت اتا بک گفتند که در جیرفت مالش ترکان دادیم، اینجا نوبت تازیهاست ...»<sup>۳</sup> معنای این تراژ را بهتر درک توانیم کرد، چنانکه طعنه کم کاری و پر خوری و در عین حال فشار پنجه های فقر رادر یک خانواده کرمانی بینوا، از این دویتی میتوان حس کرد و در ضمن بسته کار عمومی زنان در خانواده ها نیز آشنا می شویم:

زنی دارم که سردار زبونک<sup>۴</sup> جامع علوم انسانی همیشه دوك و چرخوش ورمینه

۱- رجوع شود به سیاست و اقتصاد عصر صفوی ص ۳۶ تا ۵۰ و کتاب ۱۲ مقاله تحقیقی، مؤسسه عالی ادبیات و زبانهای خارجی مقاله گنجعلی خان و همچنین رساله گنجعلی خان تألیف نگارنده از انتشارات اداره فرهنگ و هنر کرمان، ۱۳۵۳.

۲- عقد العلی ص ۱۹

۳- رجوع شود به سلجوقیان و غز در کرمان ص ۲۷

۴- نام رئیس ترکان سلجوقی کرمان «قاورد» بوده است که معنای گرگ دارد.

۵- سلجوقیان و غز در کرمان ص ۱۲۴

به نومی سفتویش «دومی» اندیدم به دور چرخویش جل خرده تونه  
 وجه شاهدهی بهتر از دوییتی زیر، میتواند نوع رشوه گیری و رشوه خواری عمال  
 حکومت را در طول تاریخ این شهر بیان کند. دوییتی که همیشه صادق بوده و بهمین سبب ارزش  
 مفهوم خود را از دست نداده و فراموش نشده است:

مرد - نگارنازینم ریزه دندون مرا از عشق تو بردن به زندون

طوطی (اسم زن) - چراغم میجوژی ای طفل نادون دو تا گوشواره دارم، مال

دیون!...

درین اشعارگاهی بنامهای اختصاصی برمیخوریم، که در حکم عاشق و معشوقهای معروف  
 هستند - از قبیل «نسائی»، (= اسم زن) و همچنین «شیخو و طوطی» که گویا نام عاشق و معشوق  
 محلی مربوط به حوالی بندرعباس یا میناب بوده اند.

در افسانهها هم اینگونه نامها کم نیست و باید در باب هر کدام جداگانه مطالعه کرد.

آنچه را که باید تکرار کرد.

اصالت این ترانهها و داستانهاست که بهترین حکایت کننده روزگار بینوایی خلق  
 کرمانست

هیچ ترانهای بهتر از لائیهیها حاکی از بطون تصورات و حالات درونی زنان محروم  
 این روزگار نیست، ببیند، چگونه زن، باطن خود را از ظلمی که شوهرش با (تجدید تراش)  
 نسبت به او کرده، نشان می دهد، در چالیکه با فرزند سخن می گوید و در عین حال دلخوشی هم  
 دارد که:

الا لالا گسل زیره پرتال جامع بابات رفتی زنی گیره

بابات رفتی زنی گیره کتیزی و سرم گیره<sup>۲</sup>

و کدام تاریخ می تواند آشفتهگیهای روزگار و بیچارگی مردم و ظلمی را که به آنها  
 میرفته است و اسارت و بدبختی آنها را، چون این دوییتی زمزمه کند:

۱ - دومی بر وزن بومی، توده رشته جمع شده بر گرد دوك چرخ زنان چرخ

ریس.

۲ - یا. کتیزی ورتومیگیره در هر دو صورت برای مادر یک دلخوش کنگ است و الازن

هم شوکی کتیز هوو می شود؟

الا لالا گل زبیره

که ممدخان به زنجیره

ازین زنجیر نمی میره

که تازنیا قرارگیره ...

سخن زادین مورد کوثاه می کنم و باز به اهمیت کار دوست عزیز آقای فریدون وهمن اشاره می کنم که کتابی در باب کرمان فراهم آورده و نسخه ای بر منابع تاریخ اجتماعی و فرهنگی کرمان افزوده اند و همان طور که گفته ام این افسانه و حکایات در بسیاری جهات، یا افسانه های سایر اقوام ایرانی مشترک است و البته باید چنین باشد، منتهی، در هر روایت از یک افسانه یا شعر عامیانه، گوشه ای از روحیات و خلیقیات آن قوم و طایفه را اختصاصاً مینوان جست که در افسانه های مشترک با سایر اقوام شاید وجود نداشته باشد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی